

دکتر مهدی مرتضوی*

استادیار گروه باستان شناسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۹

(صص ۱۳۹-۱۱۱)

مطالعه ی تطبیقی جوامع شهر نشین جنوب شرق ایران و دره هند

(در عصر مفرغ)

چکیده

پیشینه ی ارتباطی دره هند با جنوب شرق ایران به هزاره ی سوم ق.م بر می گردد. هر چند این ارتباط ممکن است در ادوار قبلی نیز بوده باشد اما هزاره ی سوم ق.م اوج این ارتباطات می باشد. این دوره که از طرفی به دوره مفرغ شهرت دارد، دوره ظهور جوامع شهرنشین نیز هست. محوطه های روستایی با افزایش جمعیت بزرگتر می شوند و با افزایش جمعیت، نیاز جوامع به منابع غذایی نیز افزایش می یابد. در این اثناء مناطقی که دارای شرایط آب و هوایی بهتری بودند، بعنوان قطب های کشاورزی عمل می کردند. در مقابل مناطقی نیز وجود داشتند که به دلیل شرایط مناسب معادن خصوصا سنگهای نیمه قیمتی حائز اهمیت بودند. در این دوره که جوامع گسترش پیدا نمودند، نیاز جوامع به کالاهای لوکس نیز افزایش یافت و ایجاد ارتباط بین این مناطق برخی دیگر از محوطه ها را مطرح کرد. با یک نگاه کلی متوجه می شویم که با یک سیستم بزرگ مواجه هستیم که منافع زیر سیستم های آن به هم گره خورده است.

هدف مقاله حاضر این است تا ضمن معرفی بخشی از این سیستم عظیم در هزاره ی سوم ق.م به چگونگی ارتباط محوطه های جنوب شرق ایران و دره هند بپردازد. زیر

* Email: mmor_2002@yahoo.com

سیستم هایی که چنان بهم گره خورده بودند که با کوچکترین مشکلی در بخشی از این سیستم ممکن بود کل سیستم دچار مخاطره گردد. همین امر یعنی ارتباط محوطه های فوق از مهمترین ضروریات این تحقیق است تا از طریق آن بتوان به درک مناسبتری از تمدنهای فوق رسید. در این مقاله سعی شده است تا با بهره گیری از مطالعات کتابخانه ای و میدانی به هدف فوق دست یابیم.

کلید واژه ها: هزاره ی سوم ق.م، عصر مفرغ، شهرنشینی، دره هند، جنوب شرق ایران.

مقدمه

روابط ایران و هند یکی از مهمترین مباحث رایج در باستان شناسی، تاریخ، سیاست و فرهنگ می باشد که از دیر باز مورد توجه محققان رشته های مختلف بوده است. قرارگیری این تمدن ها در کنار یکدیگر موجبات تأثیر و تأثرات بسیار زیادی را فراهم نموده است. یکی از مهمترین حوزه هایی که این تأثیر و تأثرات را مورد مطالعه و مذاقه قرار می دهد، باستان شناسی است. با نگاهی به گذشته ی این دو منطقه متوجه می شویم که هزاره ی سوم ق.م یکی از مهمترین ادوار در این خصوص بوده است. مهمترین منطقه ای که بصورت مستقیم با تمدن دره هند ارتباط داشته، جنوب شرق ایران می باشد که تاکنون تمدن های شهرنشین همچون شهر سوخته، بمپور، یحیی و جیرفت در آن مورد مطالعه و کاوش قرار گرفته اند. به غیر از بمپور سایر محوطه ها دارای سوابق مطالعاتی بیشتری می باشند. بر اساس اطلاعات موجود به نظر می رسد تمامی فرهنگ های هزاره ی سوم ق.م در جنوب شرق ایران دارای مشترکات زیادی می باشند. شاید همانندی در محیط مشابه که همسانی های رفتار انسانی را در پی دارد، باعث این یکسانی فرهنگی شده باشد.

مطالعات زیادی توسط محققین مختلف در خصوص تمدنهای جنوب شرق ایران و دره هند به صورت مجزا صورت پذیرفته است، اما کمتر به ارتباط این دو منطقه پرداخته شده است. بسیاری از محققین مطالعات جامعی بر روی تمدنهای دره هند و بین النهرین انجام داده اند. آنها همواره به مکانیزم ارتباط میان این دو تمدن اشاره نموده اند، اما متأسفانه جنوب شرق ایران که نقش حلقه ارتباطی میان ایندو را ایفاء می نمود کمتر مورد توجه بوده است.

شهرنشینی در هزاره ی سوم ق.م

اگر بپذیریم فلات ایران در هزاره ی سوم ق.م وارد دوران مفرغ شده است، در این صورت دوره ی مس سنگی متأخر آستانه ی عصر مفرغ را تشکیل می دهد. به لحاظ تاریخی سده های پایانی هزاره ی چهارم ق.م مشخص کننده ی دوران مس سنگی متأخر است. به جز در موارد معدود تعیین تاریخ دقیق ممکن نیست. در مقایسه با فازهای قدیم تر دوران مس سنگی از جمله قدیم و میانی، تحولات مشخص و مهمی را با ماهیت متفاوت در فاز متأخر شاهدیم (طلایی، ۱۳۸۵: ۶). عصر مفرغ یا همان عصر برنز یکی از مهمترین ادوار باستانی ایران است. در این دوره که بشر موفق به بکارگیری مفرغ که خود آلیاژی از مس و قلع می باشد، می شود، تحولات عظیمی در تحول جوامع انسانی بوقوع می پیوندد. در واقع تحولات تکنولوژیکی که اوج آن همان بکارگیری ابزار مفرغی می باشد، موجبات تحولات مضاعف خصوصاً در زمینه ی معیشت بشر هزاره ی سوم ق.م را فراهم می آورد. همزمان با این تحولات و با توجه به فراهم شدن رفاه نسبی، جمعیت جوامع انسانی افزایش می یابد. در پی افزایش جمعیت گسترش فضاها را شاهد هستیم که در آن بشر سعی به ایجاد تحولاتی در زمینه معماری می نماید. بنابراین با گسترش جوامع و گذر از روستا به شهر، شاهد تحولات اقتصادی در سطحی وسیعتر و برای جمعیت بیشتری می باشیم. با این حال تمدن های شهر نشین در هزاره ی سوم ق.م

(عصر مفرغ) آن چنان پیچیده شدند که برای رفع نیازمندی های خویش با یکدیگر روابط بسیار تنگاتنگی را ایجاد نمودند. افزایش جمعیت جوامع انسانی و محدودیت منابع طبیعی باعث شد تا این جوامع برای رفع نیازمندی های جمعیت مازاد به سایر جوامع وابسته شوند که در اینجا تجارت با مناطق دور دست (بین الملل) شکل می گیرد. در این ارتباطات اقتصادی و تجاری شاهد تبادلات فرهنگی خواسته و یا ناخواسته هستیم که به خوبی در داده های مادی این جوامع قابل مشاهده هستند. در اینجا برای درک بهتر یک جامعه شهری خصوصاً از نوع باستان آن ضروری به نظر می رسد تا تعاریف و نشانه های آن مورد مطالعه قرار گیرد.

فکوهی در این رابطه چنین می نویسد: "در ادبیات علوم انسانی اغلب مفهوم شهر با مفهوم تمدن یکی گرفته می شود. بنابراین شهر را نوعی خاص از سازمان یافتگی زندگی اجتماعی در انطباق با فضا تلقی می کنند که برای آن می توان مؤلفه های مشخصی را بیان کرد. مهمترین این مؤلفه ها عبارتند از:

- ۱- نوع زیستگاه (مسکن)
- ۲- نوع معیشت (اقتصاد)
- ۳- نوع مدیریت سیاسی (رابطه قدرت/فضا)
- ۴- نوع تقسیم کار اجتماعی
- ۵- نوع تقسیم فضا
- ۶- نوع فرهنگ و روابط انسانی

شاید اینگونه بتوان در مورد شهر تعریفی ارائه داد که:

شهر زیستگاهی است انسان ساخت و در زیر یک قدرت سیاسی مشخص که تمرکز جمعیتی نسبتاً پایداری را در درون خود جای می دهد. فضاهایی ویژه بر اساس تخصص های حرفه ای بوجود می آورد، تفکیکی کمابیش مشخص و فزاینده میان بافت های مسکونی و بافت های کاری ایجاد می کند و فرهنگی خاص را به مثابه ی

حاصلی از روابط درونی خویش پدید می آورد که درون خود خرده فرهنگ های بیشماری را حمل می کند" (فکوهی ۱۳۸۳: ۲۹).

۲-۱- علائم یک جامعه شهری باستان

البته تعریف فوق تعریفی جامع و قابل قبولی است اما در تعریف یک جامعه شهری باستان نکات دیگری هم مورد توجه قرار می گیرند. در اینجا ضروری به نظر می رسد تا نشانه های یک جامعه شهری از دیدگاه گوردون چایلد باستان شناس فقید استرالیایی آورده شود. وی برای جامعه شهری باستان ده نشانه را به شرح زیر معرفی می نماید.

- ۱- وسعت زیاد ۲- تمرکز مازاد محصول (تمرکز ثروت) ۳- بناهای یادمان و عمومی (معبد) ۴- سلسله مراتب و طبقات اجتماعی ۵- نخبگان ۶- سیستم اداری و نگارش ۷- استفاده از علوم مختلف جهت نظم بخشیدن به فعالیت های اقتصادی جامعه از جمله فعالیت های کشاورزی و صنعتی ۸- تخصص گرایی و تقسیم کار ۹- تجارت با مناطق دور دست (بین الملل) ۱۰- روابط اجتماعی بر اساس یکجا نشینی نه بر اساس روابط قومی. (Childe 1979: 15)

در واقع جامعه ی شهری باستان باید حداقل بیش از نیمی از نشانه های مذکور را دارا باشد تا بتوان به آن نام شهر داد. اما به نظر می رسد که مهمترین نشانه همان وسعت زیاد است. یعنی اگر جامعه ای وجود داشته باشد که تمامی موارد ذکر شده به استثنای اندازه را دارا باشد، یک جامعه ی شهری محسوب نمی گردد. به عبارت دیگر ممکن است بسیاری از جوامع دارای سیستم اداری، سلسله مراتب اجتماعی، تخصص گرایی و غیره باشند اما هرگز به لحاظ اندازه افزایش نیافته باشند. اینگونه جوامع را نمی توان در زمره ی شهر به شمار آورد. هزاره ی سوم ق.م شاهد رشد و شکوفایی تمدن های شهرنشین بسیاری در نقاط مختلف از جمله در بین النهرین (عراق امروزی)، دره هند، آسیای میانه، فلات مرکزی ایران، جنوب شرق ایران، آسیای صغیر (ترکیه امروزی) و حتی مصر در شمال آفریقا بوده است که ارتباط تنگاتنگ این جوامع با یکدیگر آن ها را تا حدودی به

یکدیگر وابسته ساخته بود. مهمترین عامل ایجاد این ارتباط نیاز جوامع به منابع طبیعی بوده است که با افزایش جمعیت انسانی این نیاز شدت می گرفت. برخورداری و عدم برخورداری جوامع از امکانات و منابع محیطی باعث شد تا آن ها را برای رفع این نیاز به هم وابسته سازد. به عبارتی جوامع فوق سیستمی منسجم را تشکیل داده بودند که در این سیستم، نقصان در هر یک از زیر سیستم ها موجبات بیماری و رکود سیستم را فراهم می نمود. از جمله زیر سیستم های این سیستم بزرگ تمدنی هزاره ی سوم ق.م می توان به محوطه های موجود در جنوب شرق ایران و دره هند اشاره نمود (تصویر شماره ۱). این جوامع به دلیل همجواری بسیار بیشتر از سایرین با یکدیگر در ارتباط بوده اند. علیرغم این اهمیت، مطالعات مربوطه بسیار ناچیز است. در سطور بعدی سعی خواهد شد تا این جوامع بیشتر مورد بررسی و مذاقه قرار گیرند تا در نهایت بتوان به درک مناسبی از این تشابه رسید.



تصویر شماره ۱. محوطه های عصر مفرغ جنوب شرق ایران و دره هند (برگرفته از: Mortazavi 2005)

۲-۲- جنوب شرق ایران

جنوب شرق ایران در این مطالعه شامل استان های سیستان و بلوچستان و کرمان می باشد که از وسیع ترین استان های کشور هستند. یکی از مهمترین عوامل طبیعی که تأثیرات بسیار زیادی را بر تمدن های این منطقه از ایران گذاشته است، دشت لوت می باشد. این دشت مهم که از جنوب به کوه های بیرجند و کوه های بارز کرمان، از شمال به کوه های طبس، از شرق به کوه های زاهدان و سیستان و از غرب به کوه های جوشن، هشتادان و گوگ منتهی می شود، ۸۰/۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد (Hakemi 1997: 1). تأثیر این دشت مهم بر تمدن هایی که در اطراف آن قرار گرفته اند، تأثیری مشترک بوده است. همین عامل باعث شده است تا مردمان ساکن در مناطق باستانی اطراف این دشت از استراتژی مشخصی در برخورد با محیط طبیعی اطراف خود بهره ببرند. البته تفاوت های مختصری که در تمدن های جنوب شرق ایران وجود دارند، بعضاً به دلیل اختلافات محیطی هر منطقه با منطقه ی دیگر است. استان کرمان که در غرب استان سیستان و بلوچستان واقع شده است، تمدن های مهمی همچون تمدن های حوزه ی هلیل رود در جیرفت و یحیی در دره ی صوغان را در دل خود جای داده است. اما استان سیستان و بلوچستان به دلیل همجواری با کشورهای افغانستان و پاکستان دارای اهمیت خاصی از ادوار پیش از تاریخ بوده است. تمدن های عصر مفرغ موجود در این استان همچون شهر سوخته و بمپور بعنوان حلقه ارتباطی اصلی میان دره هند، آسیای میانه و مناطق جنوبی تر در کرمان و حاشیه جنوبی خلیج فارس و دریای عمان ایفای نقش می نموده اند. در مجموع محوطه های عصر مفرغ جنوب شرق ایران نقش حلقه ی ارتباطی مهمی را میان شرق و غرب، و شمال و جنوب ایفا می نمودند (Mortazavi, 2005: 106). همانطور که ذکر شد بر اساس مطالعات موجود محوطه های مهمی مربوط به عصر مفرغ در جنوب شرق ایران وجود دارد اما در این مطالعه سعی خواهد شد تا دو تمدن شهر سوخته و بمپور مورد مطالعه قرار گیرند. از بین این دو محوطه، شهر سوخته دارای مطالعات کاملتری می باشد.

۲-۲-۱- شهر سوخته

شهر سوخته در سمت چپ جاده زاهدان - زابل و در ۵۵ کیلومتری جنوب زابل واقع گردیده است (Tosi 1968: 15). این محوطه ی مهم آغاز شهرنشینی در ۶۱ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۰ درجه و ۳۹ دقیقه عرض جغرافیایی و در ۷۵۰ کیلومتری شمال مدار رأس السرطان واقع شده است. جالب توجه است که ارتفاع شهر سوخته بین ۱۰ تا ۱۸ متر می باشد (Tosi 1975: 130) که از این ارتفاع ۷ متر بالایی شامل مواد و لایه های باستانی و لایه های پایین تر شامل رسوبات مربوط به دوره ی پلیو پلیستوسن می باشند (Piperno & Tosi 1975: 187).

چهار تراس دلتایی شامل تراس رامرود، تراس نیمروز، تراس هیرمند و تراس چهار برجک در سیستان شناسایی گردیده اند و این اعتقاد وجود دارد که تراس شهر سوخته را می توان با تراس رامرود مرتبط دانست. میانگین ارتفاع این تراس از سطح دریا حدود ۵۰۰ متر می باشد (Tosi 1975: 130). بر اساس مطالعات تیم باستان شناسی ایتالیایی به سرپرستی ماریتسیو توزی وسعت شهر سوخته حدود ۱۵۲ هکتار می باشد که بخش مسکونی و قبرستان از بزرگترین بخش های این محوطه می باشند (Tosi 1976: 168).

مطالعات مربوط به شهر سوخته را می توان در سه محور اصلی شامل گزارش جهانگردان، حفاری ها و بررسی های علمی باستان شناسان و مطالعات کتابخانه ای که عمدتاً در قالب پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکتری قابل شناسایی می باشند، گنجانند. این امر گویای اهمیت این محوطه ی عصر مفرغ در جنوب شرق ایران می باشد. هر چند باستان شناسان خیلی دیر به این اهمیت پی بردند، اما امروزه آن را می توان همپای محوطه های بزرگ شهرنشینی در دره هند همچون موهنجودارو، هاراپا، رخی گارهی، گنوروالا، موندیگاگ و لوتال و محوطه هایی در بین النهرین جنوبی، مصر سفلی و سوریه شمالی به شمار آورد. کلنل چارلز ادوارد تیت در زمره اولین افرادی

می باشد که از شهر سوخته در دشت سیستان بازدید نموده است. پس از کلنل چارلز ادوارد تیت، ژنرال سرپرسی سایکس دومین کسی بود که در اوایل دهه دوم قرن ۲۰ میلادی از شهر سوخته در سیستان بازدید نمود. البته گزارش های سرپرسی سایکس هم از نقطه نظر علمی فاقد اعتبار علمی باستان شناسی می باشد (سید سجادی ۱۳۷۴: ۲۰۵) اما همانند گزارش های کلنل تیت از نقطه نظر اطلاعاتی حائز اهمیت است. بعد از ژنرال سرپرسی سایکس، سر اورل اشتاین اولین گزارش علمی باستان شناسی را در مورد این محوطه در سال ۱۹۱۶ میلادی نوشت (Tosi 1969: 181). در حقیقت سر اورل اشتاین باستان شناس انگلیسی از گزارشات کلنل چارلز ادوارد تیت در مطالعات خویش بهره مند گردید. همانطور که اشاره شد این گزارشات غیر علمی از دیدگاه اطلاعاتی مفید می باشند و می توانند به عنوان منابع اولیه اطلاعاتی جهت مطالعات علمی مورد استفاده قرار گیرند. سر اورل اشتاین همچنین محوطه هایی را در اطراف "رام رود" در نزدیکی بستر قدیمی "رود بیابان" شناسایی نمود (Tosi 1968: 13).

توزی اولین باستان شناسی بود که حفاریهای علمی باستان شناسی را بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸ میلادی در شهر سوخته سرپرستی نمود. وی از طرف موسسه ایتالیایی مطالعات خاورمیانه و دور (ایزمئو) و با همکاری اداره کل باستان شناسی و فرهنگ عامه فعالیت های خویش را در این محوطه ی مهم آغاز شهرنشینی شروع نمود (سید سجادی، ۱۳۷۴: ۱۹۶). اولین حفاری علمی باستان شناسی توسط هیأت ایرانی به سرپرستی سید منصور سید سجادی از سال ۱۳۷۶ شروع شد. مطالعات این هیأت ایرانی که کشفیات بسیار ارزشمندی را نیز به همراه داشته است، هم اکنون نیز ادامه دارد. بررسی سیستماتیک باستان شناسی شهر سوخته نیز در زمره ی اولین مطالعات میدانی سیستماتیک در شهر سوخته می باشد که توسط مهدی مرتضوی در سال ۱۳۸۴ صورت پذیرفت.

اولین تاریخ گذاری علمی بر اساس روش کربن ۱۴ از شهر سوخته توسط هیئت ایتالیایی بعد از پایان فصل چهارم کاوش در سال ۱۹۷۰ ارائه گردید. بر اساس این تاریخ

گذاری چهار دوره ی فرهنگی مورد شناسایی قرار گرفتند. دوره ی اول بین ۳۲۰۰ و ۱۹۰۰ ق.م، دوره ی دوم بین ۲۹۰۰ و ۲۶۰۰ ق.م، دوره ی سوم بین ۲۶۰۰ و ۲۱۰۰ ق.م، و در نهایت دوره ی چهارم بین ۲۱۰۰ و ۱۸۰۰ ق.م تاریخ گذاری شدند (Tosi 1975: 141). لانری و ویداله تغییراتی را در تاریخ گذاری بالا بر اساس تاریخ گذاریهای قطعی و مطالعات سفالی در مناطقی بین مهرگار و نوشارو ارائه دادند. در حقیقت آن ها تاریخهای زیر را برای ادوار چهارگانه شهرسوخته ارائه دادند. دوره ی اول بین ۳۱۰۰ و ۲۹۰۰ ق.م، دوره دوم بین ۲۹۰۰ و ۲۷۰۰ ق.م، دوره ی سوم بین ۲۷۰۰ و ۲۵۰۰ ق.م، و دوره ی چهارم تقریباً بین ۲۵۰۰ و ۲۳۰۰ ق.م تاریخ گذاری شدند (Laneri & Vidale 1998: 225). هر چند بر اساس تاریخ گذاری ارائه شده توسط این دو باستان شناس تغییراتی مختصر در تاریخ ها دیده می شود اما اینگونه به نظر می رسد که در مجموع آن ها هم معتقد به چهار دوره و یازده فاز فرهنگی می باشند.

۲-۲-۲- بمپور

منطقه ی بمپور در محدوده ی جغرافیایی ۰۰:۰۰:۲۷ تا ۰۰:۳۰:۲۷ عرض شمالی و ۰۰:۰۰:۶۰ تا ۰۰:۳۰:۶۰ طول شرقی و در فاصله ۲۵ کیلومتری غرب شهرستان ایرانشهر قرار دارد. از نظر تقسیمات زمین شناسی ایران جزء زون جنوب شرقی ایران محسوب شده و مابین دو ورقه اسپکه در جنوب و ورقه بزمان در شمال که بترتیب جزء زون افیولیتی ایرانشهر- سرباز و زون جبال بارز محسوب می شوند، قرار دارد. سیستم راه های ارتباطی در منطقه مشتمل بر راه های آسفالتی و خاکی است که امکان ارتباط آن را با سایر مناطق ممکن می سازد. بطوری که راه آسفالتی بمپور- چاه دراز - اسپکه (۸۷ کیلومتر) ارتباط با بخش های جنوب غربی ورقه و آبادی اسپکه را ممکن می سازد و راه آسفالتی بمپور- چاه شور (حدود ۶۸ کیلومتر) ارتباط با بخش های شمال غربی ورقه و آبادی چاه شور از ورقه سند را امکان پذیر می سازد. راه آسفالتی بمپور- بزمان (۲۰ کیلومتر راه آسفالتی فرعی و ۶۵ کیلومتر راه آسفالتی اصلی) نیز با روند تقریبی شمال

باختری - جنوب خاوری امکان ارتباط باورقه بزمان و بخشهای شمال خاوری ورقه را ممکن می سازد. خود بخش بمپور نیز از طریق راه آسفالته نسبتاً کوتاهی (بمپور-نوک جوب) میتواند با بخش های شرقی ورقه ارتباط داشته باشد. البته بعضی از منابع از شرایط بدآب وهوایی این منطقه یاد می کنند (سید سجادی، ۱۳۷۴: ۹۷: آلفونس، ۱۳۴۸: ۱۹۲). بعنوان مثال گابریل آلفونس می نویسد: «بمپور دهکده مفلوکی بود که حصار سابقش فرو ریخته و هیچگونه نخلستان یا اراضی قابل کشت و زرع در اطراف آن دیده نمی شود. این قلعه بر بالای یک تپه خاکی واقع و باندازه ی کافی مستحکم است که بتواند در مقابل هر گونه حمله ی احتمالی که بعمل می آید، مقاومت نماید.» (آلفونس، ۱۳۴۸: ۱۹۲). همانطور که در سطور پیشین ذکر آن رفت، جلگه ی بین ایرانشهر و بمپور یکی از حاصلخیزترین جلگه های این منطقه است. با توجه به شواهد موجود باستانی این منطقه ی از گذشته های دور مورد توجه کشاورزان منطقه بوده است. پس بنابراین توصیف بالا از منطقه ی بمپور غیر واقعی می باشد، هر چند این منطقه ممکن است در طول دوره های مختلف شاهد خشکسالی های دراز مدت بوده باشد.

کاپیتان گرانت و سر هنری پوتینجر از زمره ی اولین اروپاییانی بود که از دره ی بمپور بین سال های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰ میلادی بازدید نمودند (Stein 1937: 105). هر چند گزارشات افراد مذکور فاقد اطلاعات علمی باستان شناسی بود، اما زمینه را برای مطالعات بعدی فراهم نمود. پوتینجر در ضمن بازدید خود از قلعه ی بمپور می نویسد: «افسانه و روایت عامیانه ای در میان مردم بلوچستان حاکی از آن است که فرمانده ارتش عظیمی هنگام عبور از این راه به سواران خود دستور داد تا توپره ی اسبان را از خاک و گل پر کنند و روی هم بریزند. تعداد سواران آنچنان زیاد بود که وقتی خاک ها را بر روی هم انباشتند، تپه ای بر جای ماند.» اگرچه روایت یاد شده اندکی مبالغه آمیز به نظر می آید، اما مروری بر ابعاد جغرافیایی تپه نشانگر آن است که خاک این تپه از مناطق دیگر به محل ساخت قلعه «بمپور» منتقل شده است.

توجه باستان‌شناسان به دره ی بمپور برای نخستین بار با بررسی سر اورل اشتاین در بهار سال ۱۹۳۲ میلادی جلب گردید (De Cardi 1968: 135). اشتاین هنگامی که در امتداد رودخانه بمپور به سمت غرب حرکت می‌کرد، تعدادی از محوطه‌های باستانی پیش از تاریخ را شناسایی و در تعدادی از این مکان‌ها از جمله در خوراب و دامن، گمانه‌هایی حفر نمود. (Stein 1937: 105). وی هم چنین از تپه بمپور که در وسط شهر بمپور واقع شده است، بازدید می‌کند و اشاره به قلعه ای مخروطی که بر روی بقایای پیش از تاریخ قرار گرفته بود، می‌کند. اشتاین در طول مدت اقامت کوتاهش در بمپور متوجه می‌شود که پهنای منطقه ی قابل کشاورزی در طول رودخانه بمپور حدود ۲/۵ کیلومتر می‌باشد و این وضعیت تا ایرانشهر (حدود ۲۰ کیلومتر) مشابه می‌باشد (Stein 1937: 105). اولین مطالعات باستان‌شناسی پس از انقلاب در دره ی بمپور به سرپرستی مهدی مرتضوی در سال ۱۳۸۰ در اطراف رودخانه ی بمپور به طول ۵۵ کیلومتر صورت پذیرفت (Mortazavi 2008). پس از وی مهدی رهبر در همان سال مطالعاتی در حوزه ی ایرانشهر انجام داد و اقدام به حفاری یک محوطه ی عصر مفرغ به نام تپه رجب نمود. سید منصور سید سجادی نیز در سال ۱۳۸۲ در تپه بمپور حفاری نمود. در سال ۱۳۸۴ مهدی مرتضوی منطقه ای به وسعت ۴۶ کیلومتر مربع را در اطراف رودخانه دامن (دامن نام محلی رودخانه بمپور می‌باشد که از کنار روستایی به همین نام می‌گذرد) مورد بررسی باستان‌شناسی قرار می‌دهد.

۲-۳- دره هند

حدود ۶۳ سال پیش یعنی در سال ۱۹۴۷ هنگامی که پاکستان و هند از بریتانیا استقلال یافتند، ۲۷ سال از شناسایی تمدن دره هند می‌گذشت. حفاری های ۱۹۲۰ شهرهای متمدنی را در دره ی هند آشکار ساختند که دارای شواهد بسیار مهم و معماری بی نظیر بودند (Kenoyer 2005 15). تمدن هند و یا همان عصر بلوغ هاراپا (۲۵۰۰-۱۹۰۰ ق.م) دوره شهر نشینی می‌باشد که طی آن طبقات اجتماعی شکل گرفتند، تخصص‌گرایی به اوج خود رسید، نگارش توسعه یافت، تجارت با مناطق دوردست با مناطقی همچون بین

النهرین، آسیای مرکزی و حتی مناطقی در ساحل دریای سرخ به اوج رسید. در واقع پیشینه ی این پیشرفت ها را شاید بتوان در طول زمان و در دوره انتقالی از گردآوری غذا به تولید غذا جستجو نمود (Possehl 2002a: 1). دره هند که در قسمت شمال و غرب بیابان تار (Thar) واقع شده است (Possehl 2002a: 6)، و منطقه ای در حدود یک میلیون کیلومتر مربع را در بر می گیرد (Jansen 2002: 105). به دو منطقه ی اصلی دیگر شامل دشت های پنجاب در شرق و سند در غرب تقسیم می شو (Dani 1998: 1). البته حدود ۱۰۰۰ محوطه عصر مفرغ (عصر شهرنشینی) در این منطقه وجود دارد که در اینجا دو محوطه ی مهم موهنجودارو و هاراپا مورد مطالعه دقیق قرار می گیرند.

این دو محوطه ی مهم که در برهه ای از زمان بعنوان پایتخت های دو گانه نیز نامگذاری شده بودند، تمامی نشانه های دهگانه گوردون چایلد را که در بالا بدان اشاره شد، دارا بودند. البته امروزه به دلیل حجم وسیع مطالعات باستان شناسی در دره هند این اصطلاح نیز جایگاه خویش را از دست داده است. با افزایش مطالعات باستان شناسی، محققین متوجه شدند که علاوه بر این دو محوطه ی مهم، محوطه های دیگری نیز هستند که دارای اهمیت زیادی می باشند. بنابراین امروزه اصطلاح پایتخت های دوگانه منسوخ شده است.

با کمی دقت در هند پیش از تاریخ هند متوجه می شویم که این ناحیه در جنوب آسیا مانند دیگر تمدن های پیش از تاریخی که در بین النهرین و مصر و ایران شکل گرفته اند، شاهد تکامل تدریجی فرهنگ و تمدن در دوران مذکور بوده است. تکامل و شکوفایی تمدن هنر هند در پیش از تاریخ را می توان در قبل از میلاد مطالعه نمود. این دوره در حقیقت سال های میان ۲۵۰۰ تا ۱۹۰۰ ق م مرهون فعالیت ها و تلاش های مردمان دره هند در دوران پیشین است. هندی ها در ادوار پیش از تاریخ با همت خود در دوران پارینه سنگی، میان سنگی، نوسنگی، کالکولتیک و مس موفق شدند آرام آرام به دوره های بعدی یعنی ماقبل شهرنشینی و شهرنشینی وارد شوند. مطمئناً این تکامل تدریجی در طول

هزاران سال باعث پربار تر شدن این تمدن عظیم گردید. این گونه شاید بتوان گفت که هندی ها در این تلاش و کوشش آن چه را که از نیاکان خود به ارث برده بودند نه تنها به خوبی حفاظت کردند بلکه موجبات رشد و شکوفایی هر چه بیشتر آن را فراهم آوردند. در این میان ارتباطی با سایر ملل همچون بین النهرین و ایران برقرار نمودند و در این کشاکش نه تنها فرهنگ خویش را حفظ نمودند. بلکه از عناصر مفید فرهنگ های سایر ملل نیز استفاده نمودند و این به خوبی از شواهد باستانی آنها قابل مشاهده می باشد. یکپارچگی و اتحاد تمدن هند در اواخر هزاره ی چهارم و در طول هزاره ی سوم قبل از میلاد از نکات مثبت و قابل توجه در این منطقه می باشد. مهمترین بخش های دره هند شامل تمدن پنجاب در شرق و سند در غرب می باشد. همانطور که در بالا ذکر شد، جانسون معتقد است که این دو منطقه مجموعاً حدود یک میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد. در سطور بعدی سعی می شود که به دو محوطه ی عظیم موهنجودارو و هاراپا پرداخته شود.

۲-۳-۱- موهنجودارو

موهنجودارو که به معنای تپه ی مردگان می باشد، در ۲۷ درجه و ۱۹ دقیقه شمالی و ۶۸ درجه و ۸ دقیقه شرقی و در حدود ۱۲ کیلومتری دوکری (Dokri) و ۴۰ کیلومتری لارکانا (Larkana) واقع شده است (Marshall 1983: 1). به نظر می رسد که موهنجودارو وسیع ترین محوطه عصر مفرغ در دره هند باشد. ماریتسیو توزی ایتالیایی که در دهه ی ۷۰ میلادی در شهر سوخته نیز حفاری نموده است، در مورد موهنجودارو معتقد است که این محوطه در دوران شکوفایی بسیار بزرگتر از آنچه امروز باقی مانده، بوده است. وی معتقد است که بخش هایی از این محوطه در طی سالیان متمادی توسط سیلاب شسته شده است (Tosi 1971: 445). این محوطه همچون محوطه های عصر مفرغ جنوب شرق ایران (شهر سوخته و بمپور) بین سال های ۲۶۰۰ و ۱۹۰۰ ق.م به اوج شکوفایی خود رسید.

جان مارشال اولین فردی بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی سعی نمود تا اولین تاریخ گذاری این محوطه را ارائه دهد. وی سعی نمود تا تاریخی بین ۳۲۵۰ و ۲۷۵۰ ق.م را برای این محوطه پیشنهاد دهد (Chakrabarti 1995: 111). هر چند تاریخ گذاری وی با مطالعات بعدی بسیار متفاوت است، اما بعنوان اولین قدم بسیار ارزشمند می باشد. وی سعی نمود تا این تاریخ گذاری بر اساس مطالعه مقایسه ای با تمدن بین النهرین انجام دهد (Allchin and Allchin 1993: 217). همین امر یعنی درک جان مارشال از اینکه شباهت میان این دو تمدن، یکی در دره هند و دیگری در عراق امروزی وجود دارد، بسیار قابل تأمل می باشد. بعدها باستان شناسان زیادی سعی نمودند تا مکانیزم این ارتباط را مطالعه نمایند. بعدها یعنی ۷ سال بعد در سال ۱۹۳۸، مک کی سعی نمود تا تاریخگذاری جان مارشال را بهبود ببخشد و آن را بین ۲۸۰۰ و ۲۵۰۰ ق.م تخمین زد (Chakrabarti 1995: 112). اما عیب تاریخ گذاری مک کی این بود که تمامی محوطه را پوشش نمی داد و وی فقط بخشی از این محوطه را تاریخ گذاری نموده بود. اما به نظر می رسد که دوره ی زمانی تمدن موهنجودارو از دید مارشال ۵۰۰ سال طول کشید، اما مک کی این دوره را به ۳۰۰ سال تقلیل داد. امروزه مطالعات باستان شناسی علمی نشان می دهد که تاریخ های پیشنهادی چندان دقیق نمی باشند. خیلی از آنها تاریخ بین ۲۵۰۰ تا ۱۹۰۰ ق.م را پیشنهاد داده اند. البته این تاریخ هنوز هم مورد توجه باستان شناسان می باشد. در این دوره یعنی از ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ ق.م ارتباط تنگاتنگی میان دره هند و بین النهرین (عراق امروزی) بوجود آمد (Allchin and Allchin 1993: 218). این دوره همزمان با اوج تمدن های عصر مفرغ جنوب شرق ایران نیز می باشد.

مهمترین نشانه های شهرنشینی در این محوطه مساحت زیاد آن که حدود ۱۲۱ هکتار است، حمام بزرگ، نقشه شهری، حصار شهری، معابد، انبار غله، بناهای شهری، مرکز اداری، سیستم نگارش و سیستم فاضلاب می باشد.

(Jansen 1985 157-190; Sarcina 1979 443; Wheeler 1968 33; Jansen 1979 405-432)

۲-۳-۲- هاراپا

هاراپا نیز همانند موهنجودارویکی از مهمترین محوطه های عصر مفرغ در دره هند می باشد که به عنوان یک مرکز شهری در هزاره ی سوم قبل از میلاد در دره هند ایفای وظیفه می نمود. این محوطه در کنار دهکده ای به همین نام و در حاشیه رودخانه راوی در منطقه مونگومری در ناحیه پنجاب واقع شده است (Wheeler 1972: 27; Ratnagar 2002: 24; Chakrabarti 1995: 82). موقعیت دقیق این تپه در ۳۰ درجه و ۳۸ دقیقه شمالی و ۷۲ درجه و ۵۲ دقیقه شرقی می باشد (Vats 1997: 2). وسعت این محوطه هزاره سومی حدود ۱۰۰ هکتار می باشد (Ratnagar 2002: 24) و در حدود ۶۰۰ کیلومتری شمال شرق موهنجودارو (Possehl 2002a: 66) و در سمت چپ ساحل خشکیده رودخانه راوی در پنجاب واقع شده است (Allchin and Allchin 1968: 129).

لایه نگاری این محوطه ی باستانی به همراه تاریخ گذاری رادیو کربن بر روی تقریباً ۱۰۰ نمونه سفالی این محوطه را به سه دوره ی اصلی تقسیم نموده است. این دوره ها شامل: ۱- دوره ی اولیه هاراپا ۲- دوره ی بلوغ هاراپا ۳- دوره ی بعد از هاراپا می باشند (Joshi et al. 1998: 229). آنچه مربوط به این مقاله است، دوره بلوغ آن می باشد. همانطور که ذکر شد، باستان شناسان تاریخی بین ۲۶۰۰/۲۵۰۰ تا ۱۹۰۰ ق.م را برای این دوره تخمین زده اند و وسعت این تپه باستانی هزاره ی سومی ۱۰۰ هزار هکتار و ارتفاع آن بین ۱۲ تا ۱۸ متر می باشد (Possehl 2002a: 66). هاراپا همانند موهنجودارو بسیاری از نشانه های یک جامعه شهری را بدست آورد. از جمله تجارت و مبادلات اقتصادی با مناطق دوردست یکی از ویژگی های مهم این محوطه عصر مفرغ می باشد که گویا با مناطقی از جنوب شرق ایران، بین النهرین در نیمه دوم هزاره سوم ق.م در ارتباط بوده است (Burney 1975: 193; Durante 1977: 333; Possehl 2002b: 325). مهرها از جمله داده های باستان شناسی هستند که گویای این ارتباط می باشند. مهرهایی که از شوش در غرب ایران، بین النهرین از جمله اور بدست آمده، قابل مقایسه با موهنجودارو و هاراپا

می باشند. موقعیت هاراپا که بر سر راه کاروان های تجاری اعم از آبی و زمینی قرار گرفته مهر تأییدی بر رونق تجارت در این منطقه مهم است (Possehl 2002b: 325). مهمترین کالاهایی که در این منطقه معامله می شدند، عبارتند از: سنگ لاجورد از بدخشان، مس و سنگ صابون از دره ژوب، چوب کاج از سلسله جبال هیمالیا و شرق کشمیر. هاراپا همچنین شامل تأسیسات دفاعی، انبارغله، ساختمان های یادبود می باشد که خود گویای عظمت آن در هزاره ی سوم ق.م است.

(Possehl 2002c:15; Jansen 1979:420-429; Wheeler 1959: 113; Wheeler 1968: 33)

۱- مقایسه جوامع شهری دره هند و جنوب شرق ایران:

شواهد موجود باستان شناسی نشان می دهند که محوطه های عصر مفرغ دره هند با محوطه های جنوب شرق ایران در ارتباط بودند. هر چند باستان شناسان خیلی دیر پی به این مسئله بردند، اما با توجه به قرار گیری این تمدن ها در کنار یکدیگر طبیعی به نظر می رسد تا جنوب شرق ایران را به عنوان حلقه ارتباطی میان شرق و غرب به شمار آورد (Mortazavi 2005: 106-111). از جمله این شواهد می توان به اشیاء از جنس لاجورد و عقیق قرمز مکشوفه از شهر سوخته اشاره نمود. این شواهد که هم بصورت نیمه کار شده و هم کامل بدست آمده اند نه تنها گویای انتقال آنها از منبع اصلی در بدخشان می باشد، بلکه گویای فعالیت تولیدی مردمان شهر سوخته نیز می باشد. کارلوسکی و توزی معتقدند که " ۹۰٪ اشیاء از جنس لاجورد و عقیق قرمز تراشه و دور ریزهایی هستند که گویای فعالیت تولیدی بر روی این اشیاء در شهر سوخته قبل از اینکه به مناطق دیگر صادر شوند، می باشد. این فعالیت تولیدی پاسخی به نیازمندیهای این اشیاء در اوایل هزاره سوم ق.م یعنی دوره جمده نصر (Jemdet Nasr) در بین النهرین می باشد.

(Lamberg-Karlovsky & Tosi 1973: 27). صنعتگران شهر سوخته از نوعی مته سنگی

جهت بریدن و سوراخ کردن ابزارهای سنگی استفاده می نمودند. (Kohl 1977: 115,118).

این نوع ابزار قابل مقایسه با ابزار مشابهی در محوطه ای تحت عنوان چانهودارو در دره هند و تپه یحیی دوره IVc در کرمان می باشد (Kohl 1979: 72; Piperno 1973: 119). در واقع شاید یکی از دلایل رشد و شکوفایی تمدنهای عصر مفرغ جنوب شرق ایران در هزاره ی سوم ق.م ایفای همین نقش حلقه ی ارتباطی بوده باشد. باستان شناسان و محققان بسیاری بر ارتباطات فرهنگی و تجاری میان تمدنهای موجود در دره هند و بین النهرین در هزاره سوم ق.م اتفاق نظر دارند (Lamberg-Karlovsky 1998: 30). اما (Karlovsky 1997: 554; Fuller and Boivin 2002: 174; Jansen 2002: 121) اما مکانیزم این ارتباط تا مدت ها سؤال اصلی آنها بود. تداوم مطالعات باستان شناسی در جنوب شرق ایران در محوطه هایی همچون شهر سوخته، کنار صندل در جیرفت و در منطقه ی بمپور کمک بسیاری به درک بهتر باستان شناسان از این مکانیزم ارتباطی نمود (تصویر شماره ۲).



تصویر شماره ۲. راههای ارتباط تجاری زمینی و دریایی در هزاره سوم ق.م

اما وقتی این تمدن ها و نشانه های شهری آنها را با هم مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که شباهت بسیار زیادی در رفتار های آنها وجود داشته است. از جمله این رفتارهای مشابه می توان به همزمانی بهره گیری آنها از سیستم نگارش اشاره نمود. هر چند شواهد نگارش در شهر سوخته محدود به یک لوحه آغاز ایلامی می شود، اما به نظر می رسد تمدنی با این عظمت می بایست دارای سیستم نگارشی بوده باشد. در کنار آن دره ی بمپور در بلوچستان نیز که به عنوان حلقه ی ارتباطی میان محوطه های دره هند و فلات ایران ایفای نقش می نموده است، می بایست شواهد مربوطه را دارا باشد. از مهمترین شواهد مکشوفه از دوره IVC تپه یحیی در کرمان تعدادی زیادی از الواح گلی (دارای نوشته) آغاز ایلامی می باشند که در سال ۱۳۷۰ شمسی توسط کارلوسکی کشف گردیدند (Tosi 1974c: 15; Lamberg-Karlovsky & Tosi 1985: 104). وجود بناهای یادبود، سیستم فاضلاب، تجارت با مناطق دور دست و تخصص گرایی از دیگر رفتارهای مردمان دره هند و جنوب شرق ایران در عصر مفرغ می باشد. گسترش مطالعات باستان شناسی در آینده ممکن است زوایای تاریک بسیاری را برای باستان شناسان روشن سازد. نشانه های مربوطه به طبقات اجتماعی در دره هند و جنوب شرق ایران این دو منطقه ی تمدنی را مشابه یکدیگر ساخته است. ابعاد محوطه های شهرنشین این دو منطقه متجاوز از ۱۰۰ هکتار بوده است، هر چند مطالعات بیشتر در منطقه بمپور شواهد محوطه ای با ابعاد بیش از ۱۰۰ هکتار را روشن خواهد نمود. بناهای یادمانی در دره هند همچون انبار غله، تأسیسات شهری همانند شواهد مربوطه در جنوب شرق ایران خصوصاً شهر سوخته می باشد که بنای یادمانی، قبرستان ۲۱ هکتاری از جمله شاخص ترین فضاهای عام المنفعه می باشند. نخبگانی که در هر دو منطقه فعالیت می نمودند، سعی می کردند تا ضمن حفظ سنتهای موجود، از دستاوردهای سایر تمدن ها نیز بهره مند شوند. شباهت برخی از شواهد گویای این امر است مثلاً انتقال سنگ لاجورد از بدخشان افغانستان که در حوزه ی تمدنی دره هند بوده است، به دشت سیستان خصوصاً شهر سوخته نشان می دهد که آن ها از فعالیت های صنعتگری یکدیگر کاملاً آگاهی داشته اند.

محوطه ی باستانی هاراپا در چهارراه اصلی مبادلاتی قرار گرفته بود. این موقعیت مناسب به هاراپا کمک نمود از این ارتباطات بهره ی بسیاری ببرد. علاوه بر اینکه این محوطه در منطقه ای حاصلخیز قرار گرفته بود، ارتباطات تجاری و اقتصادی نیز منافع زیادی را برای آن فراهم کرده بود. مهمترین کالاهایی که در این منطقه رد و بدل می شدند، عبارتند از لاجورد از بدخشان، مس و سنگ صابون از دره ژوب، چوب کاج از سلسله جبال هیمالیا (Ratnagar 1993: 263). همانطور که ذکر شد لاجورد مهمترین کالایی بود که در شبکه ی تجاری هزاره ی سوم ق.م رد و بدل می شد. اما قبل از اینکه لاجورد به نقاط دیگر ارسال گردد، صنعتگران شهر سوخته بر روی آنها کار می کردند و پس از اتمام فعالیت صنعتگری آن را به سایر نقاط انتقال می دادند (Mortazavi 2005: 106-108). البته یکی از محرک های اصلی اینگونه فعالیت ها ثروتمند تر شدن مردم بین النهرین در دوره ی جمدت نصر (Jemdet Nasr) و نیاز بیشتر آن ها به اشیای لوکس و سنگ های نیمه قیمتی می باشد. (Lamberg-Karlovsky & Tosi 1973: 27). بنابراین شاید اینگونه بتوان استدلال نمود که بدخشان بعنوان مرکز اصلی لاجورد محوطه های جنوب شرق ایران را با محوطه های دره هند متصل نموده باشد.

نتیجه

آنچه در این مقاله بدان پرداخته شد، اهمیت ارتباط محوطه های عصر مفرغ جنوب شرق ایران و دره هند با یکدیگر است. تصور می شود که تمامی این محوطه در هر دو منطقه بخشی از یک سیستم بزرگ است که از دریای مدیترانه تا اقیانوس هند تداوم داشته است. افزایش جمعیت مناطق مختلف در هزاره سوم ق.م در مقابل ثبات منابع محیطی باعث شد تا نخبگان جوامع برای رفع نیازمندی های این جمعیت افزایش یافته، تکنولوژی را بهبود بخشند. با بهبود تکنولوژی و بهره گیری هر چه بیشتر از زمین، بخشی از نیازهای جمعیت افزایش یافته مرتفع گردید. اما با تداوم افزایش جمعیت، دیگر منابع محیطی علیرغم پیشرفت تکنولوژی پاسخگوی نیازهای جوامع نبود. بنابراین این جوامع برای رفع

نیازمندی های خویش به یکدیگر وابسته شدند و همانطور که ذکر گردید سیستمی را تشکیل دادند که از دریای مدیترانه تا اقیانوس هند ادامه داشت.

جنوب شرق ایران و محوطه هایی همچون شهر سوخته، بمپور، جیرفت و تپه بچی بخشی از این سیستم عظیم می باشند. این جوامع در ابتدا به عنوان حلقه های ارتباطی میان شرق و غرب و شمال و جنوب ایفای نقش می نمودند، اما بعدها به دلیل اهمیتی که پیدا نمودند نه تنها به عنوان حلقه ارتباطی بلکه به عنوان مراکز مهم تولیدی نیز مطرح گردیدند (Mortazavi 2005: 106). به عبارت دیگر جوامع شهری و پیچیده جنوب شرق ایران که در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم ق م یک پیشرفت سریع را تجربه کرده بودند، نه تنها سعی نمودند که از منابع موجود محلی بهره برداری کنند (Vidale 2005: 138)، بلکه ارتباط با تمدن های ایلام و بین النهرین در غرب و تمدن هاراپا (تمدن هند) در شرق را برقرار نمودند (Tosi 1974; Lamberg-Karlovsky and Schmandt Besserat 1977; potts 1977). هر چند تفاوت زیادی میان محیط طبیعی محوطه های عصر مفرغ جنوب شرق ایران و دره هند وجود دارد، اما هر یک از این محوطه ها به تناسب استعداد محیطی خویش گسترش پیدا نمودند. منطقه ی جنوب شرق ایران که در ناحیه آب و هوایی آسیب پذیری قرار گرفته است، صدمات بسیار زیادی را در طول تاریخ تحمل نمود. سیلاب های خطرناک و خشک سالی های پی در پی از جمله مشکلات تمدن های جنوب شرق ایران بوده است. امروزه نیز این ویژگی یعنی عدم ثبات آب و هوایی در منطقه قابل ملاحظه است. اما علیرغم این آسیب پذیری محیطی محوطه های عصر مفرغ به اوج شکوفایی خود رسیدند. یکی از مهمترین دلایل این امر تداوم ارتباط این محوطه ها با محوطه هایی در دره هند می باشد که سعی نمودند بعنوان حلقه ارتباطی میان آن ها و بین النهرین، فلات مرکزی ایران، آسیای میانه و تمدن های حاشیه شمالی دریای عمان و خلیج فارس ایفای نقش نمایند و از این طریق منافع بسیار زیادی را عاید خود سازند.

باستان شناسان معتقدند که رشد سریع اجتماعی- اقتصادی جوامع جنوب بین النهرین افزایش تقاضا برای کالاهای مناطقی از شرق را در پی داشت که این خود

موجبات رشد و شکوفایی تجارت با مناطق دوردست را در پایان هزاره چهارم و در هزاره سوم ق.م سبب شده بود (Tosi and Piperno 1973: 15). محوطه هایی در جنوب شرق ایران از جمله شهر سوخته در سیستان، یحیی در دره صوغان (کرمان)، بمپورد در بلوچستان و محوطه های دره هلیل در جیرفت نقش فعالی را در این فعالیت بین المللی ایفاء نمودند. شواهد سنگهای نیمه قیمتی (نیمه کاره و کامل از جهت ساخت) از جمله سنگ لاجورد، سنگ صابون، سنگ عقیق و غیره که در محوطه های فوق پیدا شده اند (Piperno 1973: 120; Ciarla 1979: 45; Tosi & Wardak 1972: 10; Kohl 1977: 111)، گواه خوبی بر این ادعا می باشد که این جوامع نه تنها به عنوان حد واسط تجاری بین شرق و غرب ایفای نقش نمودند، بلکه آنها همچنین بعنوان مراکز مهم و بزرگ تولیدی در جنوب شرق ایران عمل نمودند.

مهمترین نکته ای که در اینجا قابل ملاحظه است، اهمیت ارتباطی منطقه می باشد که از ۵ هزار سال پیش وجود داشته است. امروزه شاید بتوان با بهره گیری از این استعداد یعنی همان حلقه ارتباطی بودن، مراکز مهم تولیدی را به بازارهای اصلی و بزرگ متصل نمود تا عواید بسیار زیادی نصیب مردم منطقه گردد. اتصال بندر چابهار به میلک زابل و از آنجا به آسیای میانه از طرفی، و ارتباط چابهار به مناطق مرکزی ایران شرایط بسیار مناسبی را برای طرفین فراهم خواهد نمود. این ایفای همان نقش ۵ هزار ساله منطقه است که اگر به خوبی از این تجربیات بهره برداری شود، درآمد بسیار زیادی را عاید مردم منطقه خواهد ساخت.

منابع

- ۱- آلفونس، گابریل (۱۳۴۸) **تحقیقات جغرافیایی راجع با ایران**، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، چاپ اول، تهران: انتشارات ابن سینا.
- ۲- سید سجادی، سید منصور (۱۳۷۴) **هشت گفتار باستانشناسی و تاریخ بلوچستان**، تهران: انتشارات هور.
- ۳- فکوهی، ناصر (۱۳۸۳) **انسان شناسی شهری**، چاپ دوم، تهران: انتشارات نی.
- ۴- طلایی، حسن (۱۳۸۵) **عصر مفرغ ایران**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.

1- Allchin, F, R & B. Allchin (1968) *The Birth of Indian Civilization: India and Pakistan before 500 BC*. India: Penguin Books.

2- Allchin, B and F. R Allchin (1993) *The Rise of Civilization in India and Pakistan*. Cambridge: Cambridge University Press.

3- Burney, C. (1975). *Tepe Yahya: Its Implications for Near Eastern Archaeology*. *Antiquity XLIX*: 191-96.

4- Chakrabarti, D. K (1995). *The Archaeology of Ancient Indian Cities*. Oxford: Oxford University Press.

5- Childe, V.G. (1979) *The Urban Revolution*. In G, L. Possehl (ed.) *Ancient Cities of the Indus*: 12-17. New Delhi: Vikas Publishing House Pvt Ltd.

6- Ciarla, R. (1979) A Preliminary Analysis of the Manufacture of Alabaster Vessels at Shahr-I-Sokhta and Mundigak in the 3rd Millennium B.C. In H. Hartel (ed.) *South Asian Archaeology*: 45-64.

7- Coningham, R. A. E. (1995) Dark Age or Continuum? An Archaeological Analysis of the Second Emergence of Urbanism in South Asia. In F. R. Allchin (ed.) *The Archaeology of Early Historic South Asia, The Emergence of Cities and States*: 54-73. Cambridge: Cambridge University Press.

8- Dani A.H. (1988) *Recent Archaeological Discoveries in Pakistan*. Japan: The Centre for East Asian Cultural Studies.

9- De cardi, B. (1968). *Excavation at Bampur, S.E.Iran; A Brief Report*. *Iran VI*: 135-155.

10- Durante, S. (1977). *Marine Shells from Balakot, Shahr-i-Sokhta and Tepe Yahya: Their Significance for Trade and Technology in Ancient Indo-Iran*. *South Asian Archaeology 1*: 317-344.

11- Fuller, D & N. Boivin. (2002). Beyond Description and Diffusion: A History of Processual Theory in the Archaeology of South Asia. In S. Settar and R. Korisettar (eds.) *Indian Archaeology in Retrospect IV: Archaeology and Historiography: History, Theory and Method*: 159-190. Delhi: Indian Council of Historical Research.

12- Hakemi. A. (1997) Kerman: The Original Place of Production of Chlorite Stone Objects in the 3rd Millennium B.C. *East and West* 47 (1-4): 11-40.

- 13- Jansen, M. (1979). *Architectural Problems of the Harappa Culture*. In M. Taddei (ed.) *South Asian Archaeology 1977(1)*: 405-432.
- 14- Jansen, M. (1985). *Mohenjo-Daro HR-A, House I, a Temple? Analysis of an Architectural Structure*. In J. Schotsmans and M. Taddei (eds.) *South Asian Archaeology 1983 (1)*: 157-206.
- 15- Jansen, M. (2002). *Settlement Networks of the Indus Civilization*. In S. Settar and R. Korisettar(eds.) *Indian Archaeology in Retrospect II: Protohistory of the Harappan Civilization*: 105-129. Delhi: Indian Council of Historical Research.
- 16- Joshi, J. P., M. Bala & J. Ram. (1998). *The Indus Civilization: A Reconsideration on the Basis of Distribution Maps*. In F. R. Allchin and D. K. Chakrabarti (eds.) *A Source-Book of Indian Archaeology II: settlements, Technology and Trade*: 228-235. New Delhi: Munshiram Manoharlal Publishers Pvt. Ltd.
- 17- Kenoyer, J. M. (2005) *Ancient Cities of the Indus Valley Civilization*. Sixth edition. Oxford: Oxford University Press.
- 18- Kohl, P.L. (1977) A Note on Chlorite Artefacts from Shahr-i-Sokhta. *East and West* 27 (1-4): 111-127.
- 19- Kohl, P.L. (1979) The World Economy of West Asia in the 3rd Millennium B.C. *South Asian Archaeology 1977 1*: 55-85.
- 20- Lamberg-Karlovsky, C. C. (1997). *Trade Mechanisms in Indus-Mesopotamian Interrelations*. In F. R. Allchin and D. K. Chakrabarti (eds.) *A Source-Book of Indian Archaeology II: settlements, Technology and Trade*: 544-555. New Delhi:

Munshiram Manoharlal Publishers Pvt. Ltd.

21- Lamberg-Karlovsky, C.C.& M. Tosi. (1973). Shahr-i-Sokhta and Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of Iranian Plateau. *East and West* 23: 21-53.

22- Lamberg-Karlovsky, C.C. & D. Schmandt Besserat. (1977) An Evaluation of the Bampur, Khorab and Chah Hosseini Collections in the Peabody Museum and Relations With Tepe Yahya. In C.Young and I. Levine (eds.). *Mountains and Lowlands*: 113-134. Malibu: Undena Publications.

23- Laneri, N & M. Vidale. (1998) An Anatomy for the Truncated Conical Bowls of Shahr-i-Sokhta, Dec 1988. *East and West*: 48 (3-4): 225-264.

24- Marshall, S. J. (1983) The Country, Climate and Rivers. In S. J. Marshall (ed.) *Mohenjo-daro and the Indus Civilization* 1: 1-7. Delhi: Indological Book House.

25- Mortazavi, M, (2005) Economy, Environment and the Beginnings of Civilization in Southeastern Iran, *Near Eastern Archaeology*, 68(3): 106-111.

26- Mortazavi, M & Fariba Mosapour Negari (2008) At the Crossroads of the Persian Gulf and Indus Valley: A Systematic Survey at Tepe Bampur. *Journal of Indian Ocean Archaeology*. 5: 35-45.

27- Piperno, M. (1973) Micro-drilling at Shahr-i-Sokhta; The making and Use of the lithic Drill-heads. *South Asian Archaeology*: 119- 129.

28- Piperno, M & M. Tosi. (1975). The Graveyard of Shahr-i-Sokhta Iran. *Archaeology* 28 (3): 186-197.

29- Possehl, G. L. (2002a) *The Indus Civilization: A contemporary Perspective*. Oxford: Alta Mira Press.

30- Possehl, G, L. (2002b) Indus-Mesopotamian Trade: The Record in the Indus. *Iranica Antiqua* XXXVII: 325-342.

31- Possehl, G. L (2002c) Fifty Years of Harappan Archaeology: The Study of the Indus Civilisation Since Indian Independence. In S. Settar and R. Korisettar (eds.) *Indian Archaeology in Retrospect II: Protohistory Archaeology of the Harappan Civilization*: 1-46. Delhi: Indian Council of Historical Research.

32- Potts. D. (1977) Tepe Yahya and the End of the 4th Millennium on the Iranian Plateau. In J. Deshayes (ed.). *Le Plateau Iranien et d'Asie Centrale des Origines a la Conquete Islamique* 567 : 23-33. Paris : Colloques Internationaux du CNRS.

33- Ratnagar, S (1993) The Location of Harappa. In G. Possehl (ed.) *Harappan Civilization: A Recent Perspective*: 261-265. New Delhi: Mayapuri.

34- Ratnagar, S (2002) *Understanding Harappa Civilisation in the Greater Indus Valley*. New Delhi: Tulika.

35- Renfrew, C (1979) Systems Collapse as Social Transformation: Catastrophe and Anastrophe in Early State Societies. In C. Renfrew and K .L Cooke (eds.) *Transformations Mathematical Approaches to Culture Change*: 481-506. London: Academic press.

36- Sarcina, A. (1979) The Private House at Mohenjo-Daro. In M. Taddei (ed.) *South Asian Archaeology 1977(1)*: 433-462.

37- Stein, A. (1937). *Archaeological Reconnaissances in North-western India and south-eastern Iran*. London: MacMillan.

38- Tosi, M. (1968) Excavations at Shahr-i-Sokhta: A calcholitic settlement in Iranian Sistan: Preliminary report on the first campaign: Oct -Dec, 1967. *East and West* 18: 9-66.

39- Tosi, M. (1969) Shahr-i-Sokhta. *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies* VII 181-182.

40- Tosi, M. (1971) The Early Urban Evolution and Settlement Patterns in the Indo-Iranian Borderland. In C. Renfrew (ed) *The Explanation of Culture Change Models in Prehistory. Proceedings of a meeting of the Research Subjects Held at the University of Sheffield*: 429-446. London: Duckworth.

41- Tosi, M. 1974. The Problem of Turquoise in the 3rd millennium BC Trade across the Iranian Plateau. *Memorie dell'Istituto Italiano di Paleontologia Umana* 2: 148-62

42- Tosi, M. (1975). A Topographical and Stratigraphical Periplus of Shahr-i-Sokhta. *Proceeding of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*: 130-158.

43- Tosi, M. (1976) Shahr-i-Sokhta. *Iran* XIV: 167-168.

44- Tosi, M & R. Wardak. (1972) The Fullol Hoard: A New Find from Bronze Age Afghanistan. *East and West* XXII: 9-17.

45- Tosi M & M. Piperno. (1973) Lithic Technology behind the Ancient Lapis Lazuli Trade. *Expedition* XVI: 15-23.

46- Vats, M. S. (1997) *Excavations at Harappa: Being an Account of Archaeological Excavations at Harappa Carried out Between the Years 1920-21 and 1933-34 (2)*. New Delhi: Munshiram Manoharlal Publishers Pvt. Ltd.

47- Vidale, M (2005) Resource Exploitation and Craft Specialization in Eastern Iran in the Third Millennium BC. *The Halil Rud Civilization Discussions on Recent Discoveries*. 1-3 February 2005. Jiroft.

48- Wheeler, S.M. (1959) *Early India and Pakistan to Ashoka*. London: Thames and Hudson.

49- Wheeler, S.M. (1968) *Indus Civilization*. Cambridge: Cambridge University Press.

50- Wheeler, S.M. (1972) *The Indus Civilisation*. London: Book Club Associates.